

به مناسبت سی و ششمین سالروز آزادسازی شهر مرزی که امروز از آن به‌عنوان دروازه کربلا نام می‌برند

### عملیات کربلای یک نقطه پایانی بر اشغال مهران

◄ **مرجان قندی** خبرنگار

مرزها حد فاصل بین کشورها هستند. یک لحظه زمین را بدون این خطوط تصور کنید، پیدا کردن حدود سرزمینی کشورها تقریباً غیرممکن می‌شود. البته اینکه مرزها تا کجا باشند و از کجا عبور کنند همیشه مناقشه برانگیز بوده و مرز مشترک ایران و عراق یکی از این مرزهاست. پیش‌تر دو کشور بر سر مرزی که بر مبنای ارونند رود بود به توافق رسیده بودند اما سال ۱۳۵۹حزب بعث عراق برای این خط مرزی رویای دیگری در سر پروراند و می‌خواست روی نقشه مرز جدیدی مطابق سلیقه خود ترسیم کند. در نقشه جدید علاوه بر خاک عراق بخش وسیعی از ایران نیز به عراق تعلق می‌گرفت و عراق برای تحقق این رویا طولانی‌ترین جنگ متعارف قرن بیستم را آغاز کرد.

■ **اشغال شهرهای مرزی ایران توسط ارتش عراق**

صدام بعد از اینکه در ۲۶ شهریور ۱۳۵۹ در پارلمان عراق در سخنرانی گفت:«من اینجا در برابر شما اعلام می‌کنم که قرارداد ششم مارس ۱۹۷۵الجزایر را رسماً ملغی شده می‌دانم.» در ۳۱ شهریور دست به حمله گسترده علیه ایران زد و توپ‌های آتش را پشت سرهم به سمت خاک ایران نشانه گرفت. ارتش عراق همزمان در چند جبهه از مرزهای بین‌المللی عبور و خاک ایران را اشغال کرد. مردم شهرهای مرزی ایران با کمترین امکانات دفاعی تلاش می‌کردند مانع سقوط شهرها شوند اما توان آنها برای مقابله با ارتش قدرتمند عراق کافی نبود. مرزهای جدیدی روی نقشه ترسیم شدند و چند شهر ایران به دست عراقی‌ها افتاد، یکی از این شهرها مهران بود.

مردم آواره شهر را تخلیه کردند تا جنگ سرپناه تازه آنها باشد. برخی شهید شدند، برخی به اسارت عراقی‌ها درآمدند و عده‌ای به کوه‌ها پناه بردند. آوارگانی که خود را به نزدیکی ایلام رساندند در کمپی موقت سر پناه گرفتند. بیشتر آنها فکر می‌کردند جنگ به‌زودی به پایان می‌رسد و به شهر خود برمی‌گردند اما نمی‌دانستند برای بازگشت به مهران باید بیش از ۱۰ سال صبر کنند.

■ **اتحاد همه مردم با مرزنشینان برای آزادسازی مهران**

در جبهه نبرد هنوز نیروی نظامی مسنجمی وجود نداشت و آتش توپخانه عراق هر لحظه بیشتر و بیشتر می‌شد. روحانی مبارز آیت‌الله عبدالرحمن حیدری، عشایر و طوایف منطقه را برای دفاع از مناطق مرزی سازماندهی می‌کرد. مرزنشینانی که سقوط مهران برای آنها قابل تحمل نبود در منطقه ماندند و برای آزادسازی مهران جنگیدند اما این کافی نبود. همه آنهایی که می‌توانستند بجنگند از سراسر ایران برای حضور در جبهه‌ها داوطلب شدند. خیل عظیمی از مردم عازم شدند تا دشمن بعثی را از خاک ایران بیرون و مناطق اشغال شده را آزاد کنند. با حمله گسترده ایران عراق عقب‌نشینی می‌کند. اما به خاطر موقعیت خاص منطقه نگهداری آن کار دشواری بود و مهران چندین بار بین عمل و عراق دست به دست شد. سال ۶۵ سال سرونوشت ساز برای آزادسازی مهران بود.

بعد از ۱۰ روز نبرد نفسگیر روز دهم تیرماه سال ۶۵ آخرین مواضع عراقی‌ها از دست رفت و تنها چند قدم تا آزادسازی مهران باقی ماند و عملیات کربلای یک نقطه پایانی بر اشغال مهران شد. در این عملیات که منجر به آزادسازی مهران شد بیش از ۹۱۳ نفر به شهادت رسیدند، صدها رزمنده جانباز و مجروح شدند و برگ دیگری بر افتخارات مردم شجاع کشور افزوده شد.

باور آن ساده نبود اما بالاخره مهران آزاد شد. شادی بازپی گیری مهران بسیار زیاد بود اما آنچه در انتها به جامانده بود مخروبه‌های بی‌شمار بود و شهر باید از نو ساخته می‌شد.



آوارگان بعد از سال‌ها که از پایان جنگ گذشت به مهران برگشتند تا شهر جدیدی در دل خرابه‌ها احداث کنند.

■ **صدای انهدام مهمات کشف شده، صدایی آشنا برای اهالی مهران**

مهران امروز یکی از مهم‌ترین مناطق مرزی ایران است و هنوز می‌شود بخش‌هایی از خاطرات جنگ را آنجا مرور کرد. دست به دست شدن چند باره منطقه بین ایران و عراق / مهران را بیش از هر چیز به یکی از بزرگ‌ترین مناطق آلوده به میادین مین و مهمات عمل‌نکرده تبدیل کرد و هنوز در گوشه و کنار شهر بقایایی از آن روزها از دل خاک بیرون می‌آید و دیگر خط مرزی به‌واسطه این موانع شناخته می‌شد. حجم و وسعت آلودگی‌ها فراتر از حد تصور بود. بلافاصله پس از جنگ پاکسازی منطقه شروع شد. اتقدر مین و مهمات عمل‌نکرده زیاد بود که بعد از مدتی صدای انهدام مهمات کشف شده به گوش اهالی مهران صدایی آشنا بود.

در انتهای جنگ ، عراق مرزهای بین‌المللی را پذیرفت و رویه‌های خود را فراموشی سپرد. اما این پایان رودرویی ایران و عراق نبود. درست در وسط این منطقه مرزی و در عمق ۴۰۰ متری زمین میدان نفتی عظیمی وجود داشت که خط مرزی آن را به دو قسمت تقسیم می‌کرد. مرزی که می‌توانست از دست برود و سهم ما را از ذخایرمان به عراق واگذار کند. مرزی که برای حفظ آن بهای گزافی پرداخت شد و خودمان هم بیشماری ریخته شد تا ذره‌ای از خاک ایران از دست نرود. امروز در گلزارهای شهدای گوشه گوشه کشور رشیدمردانی خفته‌اند که محل شهادت پرافتخارشان مهران است، همانجا که برگرفته از نامش شهر مردمان مهربان است اما با تجاوز رژیم بعث عراق شهر رنگ خون شد تا دفتر پرافتخار مردم ایلام بر نقش‌تر شود. امروز مهران که در آن روزها شهر خون و مقاومت و پیروزی بود، یکی از امن‌ترین شهرهای مرزی کشور و دروازه عنایت عالیبات شده است و این آرامش که حاصل رشادت‌های رزمندگان و مردم غیور منطقه در این خطه از استان ایلام است هیچگاه از یادها نخواهد رفت.

سیاحتی با «ستاره‌های سوخته»، روایت دست اول گلعلی بابایی از روزهای خاطره انگیز دفاع مقدس

# کاش جنگ هزار تا «گلعلی» داشت

◄ **اسماعیل علوی** دبیر گروه پایداری

«**ستاره‌های سوخته**»، روزنوشته‌های گلعلی بابایی از روزهای جنگ را نمی‌شود دست گرفت و نخواند، آن هم تا انتها و در میانه خواندن آنجاها که به میجان می‌آبی، پیش خود نگویی چه خوب شد گلعلی رفت جبهه تا آن چیزها را ببیند و بنویسد. اولین بار که گلعلی را دیدم یکی از سال‌های دهه هشتاد بود. در عمارت بنیاد حفظ و نشر آثار دفاع مقدس، آن وقت‌ها که در یکی از کوچه‌های خیابان سرافراز بود و آقای حمید حسام هم رئیسش. گلعلی داخل یکی از اتاق‌های بنیاد نشسته بود، درحالی‌که لباس نظامی به تن داشت و درجه‌هایش هم روی دوش خود نمایی می‌کرد. تعجب کردم چون انتظار نداشتم گلعلی بابایی را که برایم نامی آمیخته با تالیف وتولید آثار مکتوب بود در شماییلی نظامی ببینم. تقریباً گلعلی تنها پاسدار رسمی بود که آن روز در آن بنا، لباس نظامی به تن داشت. بعدها که بیشتر از او شناخت پیدا کردم، دانستم این کارش از سر جدیت در امور و روحیه منظم و نظم‌پذیر اوست. روحیه‌ای که رد پر رنگ آن را در کارهایش نیز می‌توان دید.

■ **مقدمه یا حاشیه‌پرداز؟!**

ستاره‌های سوخته را انتشارات روزنامه ایران منتشر کرده و در مقدمه هم روضه مفصلی از دلیل تأخیر در چاپ آن آورده است. موضوعی که احتمالاً مخاطب نسبت به آن حساسیت چندانی ندارد و می‌شد در توضیحی چند سطری از آن عبور کرد. می‌بایست نورافکن‌ها را به سمت ذو جواهرات ارزشمندی که در این مجموعه آمده تاباند تا مخاطب بداند چه صندوقچه وزین و گران سنگی در دست دارد. دلم نمی‌آمد با نقد شروع کنم ولی حالا که گفتم بگذارید بقیه حرحرم را هم بزنم. آخر چه جای توجیه بعد از انتشار این همه کتاب با عنوانی کلیشه‌ای و تکراری؟! عنوان «ستاره‌های سوخته»، هم به لحاظ اینکه بارها برای مقالات نشریات استفاده شده وهم به‌دلیل اینکه نام فیلمی سینمایی و عنوان رمانی با همین نام است، تکراری و به لحاظ انطباق با مضمون غیر مرتبط و کلیشه‌ای است. حال آنکه عنوان، سهم قابل توجهی در معرفی محتوای اثر و جذب مخاطب دارد.

■ **اهتمامی قابل تحسین**

گلعلی از همان ابتدا که راهی جبهه شده قلم واگذد هم همراه برده و جزء به جزء دیده‌ها و شنیده‌های خود را نوشته است، آن هم در شرایط دستپاچگی جنگ که شلختگی و شتابزدگی حرف اول را می‌زند. تا اینجا هم کار گلعلی بابایی، مستحق یک آفرین جانانه است. آن روزها همه می‌رفتند جبهه تا با خلوص نیت و از جان گذشتگی از مرزهای ملی و آرمانی دفاع کنند و کمتر کسی بود که ملتفت این موضوع باشد که این روحیه باید ثبت، حفظ و به نسل‌های بعد منتقل شود تا این راه و رسم بر زمین نمانده و فراموش نشود. از جهاتی روزنوشته‌های گلعلی بابایی حکم روایت‌های عاشورایی «ابو مخنف» را دارد که بعد از هزار و اندی سال، ششله‌های حماسه حسینی(ع) را درس آموز آزادگان جهان کرده است.

■ **روایت‌گری به مثابه راهنمایی**

روایت‌گری همانند آدرس دادن‌های آدرس یاب‌های اینترنتی، بایستی مستمر و جزئی و میدانی باشد تا مخاطب را به سر منزل مقصود برساند، وگرنه ممکن است برائرت انقطاع و مبهم گویی، در پیچ مهمی مخاطب جا مانده و آدرس را اشتباه برود، آن وقت معلوم نیست ویژگی توجیه‌گری انسان، چه‌قصه‌های تحریف شده‌ای را به جای اصل ماجرا جا بزند و تاریخ و نسل‌های بعد را دچار گیجی و سردرگمی کند! روز نوشت‌های گلعلی بابایی حکم همان آدرس یاب‌های اینترنتی را دارند که کافی است به دست بگیری و پس از طی خیابان‌های اعزام از شهرهای بزرگ و کوچک، عبور از یادگان‌های آموزشی، خودت را به شب‌های عملیات برسانی و با گذشتن از خروجی‌های میدان مین و کانال‌های متعدد به خط آتش برسی و با بالا رفتن از خارگیز دشمن به مقصد که همان عرصه کارزار است رسیده و شاهد مقصود را

قرار داده است. چه اینکه نفرات گروهان‌های گردان جعفر طیار هیچ کدام نه سلاح دارند، نه تجهیزات انفرادی، با آنکه کیفیت گردان به شکلی است که ذکر شد، ولی بچه‌ها با عشق و علاقه خاصی دارند تلاش می‌کنند که در مدت کوتاهی، گردان را به سطح آمادگی نسبی برسانند. از زمزمه‌هایی که در گوشه و کنار به گوش می‌رسد، این‌طور دستگیرمان شده که باید عملیاتی در پیش باشد. شاید به همین دلیل است که هرروز نیروهای زیادی به منطقه اعزام می‌شوند….

در این فراز کوتاه، بدون اینکه هیچ کجای متن نیاز به باز کردن پرانتز برای توضیحات اضافه داشته باشد، براساس داده‌های فراوان، ترسیم کاملی از اوضاع واحوال آن روزهای جنگ است و تصویری واقعی از شرایط، امکانات، کمبودها، برنامه‌ها، تصمیمات، احتمالات و… جبهه‌ها را به دست می‌دهد تا آیندگان بتوانند برحاتی به وضعیت و شرایط جنگی به‌طور دقیق دست پیدا کرده و به قضاوت بنشینند. این سبک روایتگری با توصیف موقعیت‌های جغرافیایی، انسان را به یاد «ابن بطوطه»، ارائه داده‌ها و تحلیل‌های آماری به یاد «فرانسسیس گالتون»، حماسه سرایی‌ها به یاد «ابومخنف» و مردم شناسی و جامعه شناسی‌هایش به یاد مستشرقین می‌اندازد. «…وانت تویوتای لگنی تدارکات گردان، جاده

http://irannewspaper.ir

editorial@irannewspaper.ir



سعید مالدانی

■ **حوادث روزهای پایانی و تصویرهایی برای قضاوت آیندگان**

تصویراینکه روزهای پایانی جنگ، کشور و موقعیت ما در جبهه‌ها به چه نحوی بود، زمینه مناسبی را برای قضاوت در مورد تصمیم امام در پایان دادن به جنگ و نوشیدن جام زهر به دست می‌دهد. گلعلی بابایی بدون هیچ پیشداوری با روایت پشت جبهه جنگ و تشریح روحیه و وضعیت ساکنان شهرها و فضاهای موجود در جامعه ارزش‌های بی‌بدیلی آفریده است که یکی از ارجمندی‌های کتاب وی است؛ ارزش‌هایی که نمی‌توان معادلی برای آنها یافت.

«…تابستان ۱۳۶۷، تهران / انگار خدا درهای رحمتش را روی ما بسته! حالا دیگر پوست اعصابمان از پوست کرگدن هم کلفت‌تر شده و به شنیدن خبرهای تلخ بی‌ در پی، عادت کرده‌ایم. هر روز از رادیو خبرهای ناگواری به گوش می‌رسد: خبر از دست دادن فاو، مهران، شلمچه، شاخ شمیران و مجنون. تمامی آن مناطقی را که با بدل خون بهترین‌های این ملت به تصرف درآمده بودند، اکنون دشمن دارد یکی یکی از ما پس می‌گیرد. مردم همه افسرده و وامانده‌اند. جوان‌ها، بی تفاوت فقط خبرها را می‌شنوند و هیچ واکنشی از خودشان نشان نمی‌دهند. همه در یأس و ناامیدی منتظرند بلکه امام با اعلام حکم بسیج عمومی، این قضیه را حل کند. سکوت مرموز مسئولان کشور هم، بیشتر مردم را در نگرانی نگه می‌دارد. در این میان شهادت غلامرضا صالحی، قائم مقام فرماندهی لشکر ۲۷ که هنگام جلوگیری از نفوذ نیروهای دشمن در منطقه ابوغریب اتفاق افتاد، گویا پشت در روحیه نیروهای لشکر تأثیر منفی برجای گذاشته است…».

او همچون جراحی چیره دست به جراحی شوک پذیرش قطعهنامه پرداخته و بازتاب آن را حداقل میان قشر رزمنده بخوبی و صراحت نشان داده است آن جا که از حس خود و سایر هم‌زمانش می‌گوید:

«… تیر ۱۳۶۷، تهران/ امروز وقتی به اخبار ساعت ۲ بعد ازظهر رادیو گوش می‌دام تا شنیدن خبری دچار شک شدم. انگار کل دنیا یکباره برسر آوار شد! گیج شدم. این‌که حالت من، بلکه حال اکثر مردم بود. خبر این بود: جمهوری اسلامی ایران، قطعهنامه ۵۹۸ شورای امنیت را بدون قید و شرط پذیرفته است. از نگاه امثال من، پذیرش این قطعنامه به معنای عدول از همه ارزش‌ها و معیارهای انقلاب است. به همین دلیل به زمین و زمان ناسزا گفتم و مثل دیوانه‌ها در ذهنم پیچید که چه شد عقابیت آن همه جان دادن‌ها و آن همه خون دل خوردن‌ها! کجا رفت! چه اثری داشت! عاقبت آن همه سختی‌ها و در به دری‌ها چه شد؟ بعد از این همه خون دادن‌ها تازه به آنجایی رسیدیم که در اواخر خرداد سال ۶۱ بودیم! حتی این سؤال برایم پیش آمد که این کار، قبول قطعهنامه، چرا چند سال زودتر انجام نشد که حداقل ما اینقدر ضعیف نمی‌بودیم؟ از گوشه و کنار شنیدم که امام عزیزمان در رابطه با این قضیه، پیامی برای ملت ایران دارند…».

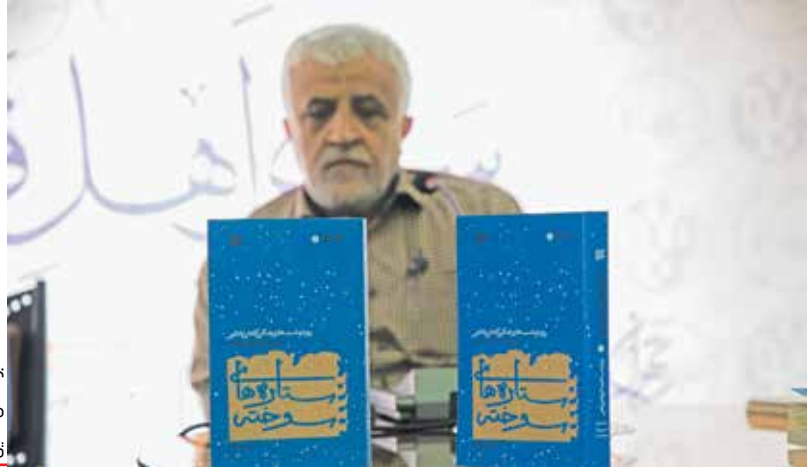
بی‌تردید یادداشت‌های روزانه گلعلی سندی دست اول است که گذشت زمان بر ارزش و اهمیت آن خواهد افزود و جا دارد از کلیه دست‌اندرکاران تولید و نشر این کتاب بویژه آقای حسین بهزاد که در آماده‌سازی کتاب نقش مؤثری داشته است تشکر و قدردانی شود. ای کاش مشکل گرانی کاغذ نبود تا تأثیر آن در زندگی‌های رمان گونه به جزئیات آن می‌پردازد و تابلوهای مینیاتوری در خروجی توپخانه از وضعیت جامعه به دست می‌دهد.

یک پیچ دیگر تا مقصد باقی مانده بود. از آن پیچ هم گذشتیم و وارد محوطه گروهان شدیم…».

■ **باز آفرینی صحنه‌های جنگ**

گاهی صحنه آرایی‌ها به قدری پیوسته و تصویری است که گویی متن پیش چشم نه یک سند بلکه فیلمنامه‌ای جهت باز آفرینی است.

«… بیست و یکم تیر ۱۳۶۵، مهران، خط پدافندی فلاویزان/ امروز بعد ازظهر گروهان‌های سیدالشهدا(ع) و شهید بهشتی می‌روند تا خط را تحویل گرفته و جایگزین شوند. حوالی ساعت ۶ بعد از ظهر، سوار کمپرسی‌ها شده و به سوی رودخانه گاوی، واقع در سمت چپ میدان دوم شهر خالی از سکنه مهران، روانه شدیم. از آنجا هم به وسیله وانت تویوتا‌هایی که آماده شده بودند، به سمت سنگرهای خط مقدم حرکت کردیم. هنوز اولین وانت تویوتا به خط نرسیده بود که یکباره اجرای آتش ادوات خمپاره‌انداز دشمن سنگین شد، به‌طوری‌که چند تا از خمپاره‌ها به نزدیکی وانت حامل بچه‌ها اصابت کرده و منفجر شدند. بچه‌ها هم ناچار از خودروها پریدند پایین. در همین حین چند نفر از نیروها مجروح شدند و این به قول یکی از بچه‌ها زهر چشم اول یعنی‌ها بود. با وجودی‌که آتش دشمن خیلی



ابوالفضل بسلیلی

سنگین بود شکر خدا همه برادرها آمدند و در سنگرها مستقر شدند. هیچ اتفاق ناگوار دیگری رخ نداد. عقربه‌های ساعت، ۱۲ شب و بی‌گاه بیابان نف زده حومه روستای متروکه هرمزآباد را می‌گویند، البته جاده تدارکاتی منتهی به خط، بیشتر از بقیه جاها در تیررس توپخانه و ادوات دشمن بود. گلوله‌های خمپاره، و آخرین گلوله‌ها در امتان نبود.

تجربه به ما آموخته که در این جور مسیرها باید با سرعت بیشتری حرکت کرد. کمی بی‌دقتی و کندی در تردد، می‌توانست بر شناسنامه رهگذران مهر باطل شد بگوید.

می‌خواستیم با سرعت برویم، اما قیف‌های انفجاری به یادگار مانده از توپ‌ها و خمپاره‌ها، گودال‌های عمیقی در وسط جاده حفر کرده بودند و مانع از سرعت گرفتن وانت تدارکاتی می‌شدند. گلعلی بابایی با ادامه روایتگری داشتیم‌به سنگرهای گروهان بهشتی نزدیک‌تر می‌شدیم. دلم هر لحظه بیشتر هوایی می‌شد. تا رسیدن به خط، فقط چند نقطه ارتفاع باقی مانده بود. دیدم پشت یکی از تپه‌ها، بچه‌های ادوات با خمپاره‌هایشان مشغول پاسخگویی به لیچار پراکنی خمپاره‌ای برادرهای فریب خورده یعنی‌اند. به آتش پرانگده دشمن در اطراف خود نگاه کردم. ماشین وانت لگنی کم‌تا کم‌تا کند و لاک‌چینی جلو می‌رفت. فقط